

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۶/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۵

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

سال هجدهم، شماره ۶۹، پاییز ۱۴۰۰

[DOR:20.1001.1.1397.11.005](https://doi.org/10.1016/j.1397.11.005)

عرفا و کرامت حلال‌خواری

مریم حقی^۱

زهرا صالحی‌ساداتی^۲

چکیده

کرامات عرفا و حکایت‌های مربوط به آن‌ها حجم وسیعی از قصه‌های عرفانی را تشکیل می‌دهد و یکی از مباحث کلیدی متون عرفانی فارسی به‌شمار می‌رود. در یک طبقه‌بندی کلی انواع مختلف کرامات به سه گونه اصلی اخبار از غیب، اشراف بر ضمائر و تصرف در عالم هستی تقسیم‌بندی می‌شوند که هر کدام شامل چندین گونه فرعی می‌باشند. یکی از گونه‌های فرعی کرامات اخبار از غیب، تشخیص ویژگی حرام یا شبه‌ناک بودن لقمه و غذا از طریق فراست و با تعلیم الهی است. این کرامت برپایه این اعتقاد صوفیان بنا شده است که اگر همه عالم را خون مطلق فراگیرد مؤمن از آن جز حلال نمی‌خورد. در این کرامت، عارف بدون هیچ نشانه‌ای و گاه با نشانه‌هایی همچون جنیدن رگ انگشت، دراز نشدن دست به سوی حرام، احساس سیری و پایین نرفتن لقمه حرام از گلو، نداشتن دل، سخن گفتن طعام حرام، دیدن سیاهی، نجاست و خونابه در غذا و... همراه است. گاهی مخالفان عرفا از این شیوه برای امتحان و آزمودن حقانیت آن‌ها استفاده می‌کردند و غالباً پس از تشخیص عارف، استغفار کرده و از مریدان عارف می‌شده‌اند. در این مقاله سعی شده است ضمن گردآوری، دسته‌بندی و تحلیل این گونه از کرامات در کتب عرفانی متقدم، به نمونه‌هایی متأخر از این کرامت نیز اشاره شود.

کلیدواژه‌ها:

عرفان و تصوف، کرامت، اخبار از غیب، حلال‌خواری، تشخیص غذای حرام و شبه‌ناک.

^۱ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز خونسار، ایران. نویسنده مسئول:

maryamhaqi17@yahoo.com

^۲ - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مرکز بروجن، ایران.

پیشگفتار

بحث کرامت شامل معنی آن، اثبات آن برای اولیاءالله، انواع و نمونه‌های آن که اغلب در قالب قصه و حکایت بیان شده‌اند یکی از مباحث مهم در متون عرفانی به‌شمار می‌رود. «تعریف و توصیف مشایخ صوفیه از کرامت - خواه به معنای تحت‌اللفظی و خواه به معنای ذوقی - فراوان است، اما اگر بخواهیم با عنایت به همه این تعریف‌ها و توصیف‌ها به زبان ساده درباره مفهوم کرامت بیندیشیم، می‌توانیم گفت که کرامت، قدرت و تصرف عارف است در احوال و امور طبیعی و تبدیل این احوال و امور به حالاتی خارق‌العاده و شگفت‌انگیز از شفابخشیدن بیماران گرفته تا اخبار از مغیبات و قدرت قلب جنس اشیا و اشراف بر ضمائر و امثال این‌ها» (مدنی و دیگران، ۱۳۸۹: ۸۸)

کرامات اولیاء که گاه از آن‌ها به فراست، کشف و مکاشفه هم تعبیر می‌شود از جنبه‌های مختلف ادبی، دینی، تاریخی، جامعه‌شناسی و... حائز اهمیت و قابل مطالعه و بررسی هستند. «از نخستین ادوار تصوف، بحث بر سر ماهیت کرامت و حدود قدرت «ولی» در تصرف در احوال و امور خارجی، همواره جریان داشته و هیچ کتابی را نمی‌توان یافت که در اصول تصوف تألیف شده باشد و فصلی در باب ماهیت کرامت و انواع آن و سابقه آن نداشته باشد» (میهنی، ۱۳۷۶: نودوشش)

«اعتقاد به کرامات اولیا جزء مبانی اعتقادی بسیاری از مسلمانان بوده است. ستون فقرات تصوف را نظریه ولایت می‌سازد و اعتقاد به کرامات پایه و اساس نظریه ولایت است. در میان خیل انبوه زاهدان و صوفیان اسلام، از بیشتر صوفیان و زاهدان نوعی کرامت منقول است و سرگذشت‌نامه‌های اولیای متصوفه سرشار است از خوارق عادات. این امور غیرعادی، و از نظر خرد نامعقول، درین رشته کتاب‌ها چندان تکرار می‌شوند که اندک اندک نامعقول بودن آن‌ها به صورتی نامرئی درمی‌آید... آنچه درباره کرامات اولیا در کتب مقامات صوفیه دیده می‌شود از جنس گزاره‌های هنری است و با تغییر مخاطب درجه صدق و کذب آن می‌تواند تغییر کند. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۴۸-۵۱)

برخی از اندیشمندان گذشته علاوه بر گردآوری کرامات به طبقه‌بندی آن‌ها پرداخته‌اند. «سبکی که بحث درازدانی درباب کرامت کرده به طبقه‌بندی آن پرداخته و پس از ذکر نمونه‌هایی از کرامت در احوال یاران رسول و بزرگان صدر اسلام به حکایاتی از زندگی مشایخ که مرکز آن نوعی کرامت است، می‌پردازد و آنگاه در بیست و پنج گروه این وقایع را دسته‌بندی می‌کند و در پایان می‌گوید تصور من بر- آن است که انواع کرامت از صد نیز متجاوز است.» (میهنی، ۱۳۷۶: نود و شش تا صد) تقسیم‌بندی دیگر ریشه در تفکرات ابن عربی و کتاب او «مواقع النجوم» دارد که بعد مناوی آن را در «طبقات الصوفیه

الصغری» نقل و تلخیص کرده و از آنجا به کتاب «جامع کرامات الاولیاء» از نبهانی رسیده‌است. مناوی (یا درواقع ابن‌عربی) چهل‌ونه نوع کرامت و مکاشفه را ذکر می‌کند. (رک: آزادیان، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۷)

در یک طبقه‌بندی کلی تمام کرامات را به سه گونه بزرگ اخبار از غیب، اشراف بر ضمائر و تصرف در عالم هستی تقسیم‌بندی کرده‌اند که هر کدام از آن‌ها شامل دسته‌های فرعی متعددی می‌شوند. (شهبازی و ارجی: ۱۳۸۷) یکی از گونه‌های فرعی کرامات اخبار از غیب، تشخیص ویژگی حرام یا شبهه‌ناک بودن لقمه و غذا از طریق فراست و با تعلیم الهی است. «تنها اولیاء خدا هستند که می‌توانند غذای شبهه‌ناک را تشخیص دهند و نخورند. در این حکایات، موضوع اصلی این است که شیخ با اشراف بر پیشینه فراهم آمدن یک طعام، از حلال یا حرام بودن آن آگاه است و خود و مریدانش را از اکل حرام بازمی‌دارد.» (انصاری، ۱۳۹۱: ۶۱)

سبکی در کتاب *طبقات الشافعیه الکبری*، کرامات را به بیست‌وپنج نوع تقسیم می‌کند و قسم هجدهم کرامات را «الحفظ عن أكل الحرام» (محفوظ‌بودن از خوردن حرام) نامیده‌است. مناوی نیز در *طبقات الصوفیه الصغری* چهل‌ونه نوع کرامت و مکاشفه را ذکر می‌کند که نوع سی‌ودوم آن عبارت‌است از «آنکه خوردنی یا نوشیدنی یا پوشیدنی شبهه‌ناک یا حرام را تشخیص می‌دهد و پذیرائی می‌شود.» (رک: آزادیان، ۱۳۸۵: ۶۵-۶۹)

اساس این کرامت برپایه تأکید فراوانی است که در قرآن کریم، احادیث و متون دینی بر روزی حلال و اجتناب از خوردن طعام حرام و شبهه‌ناک شده‌است. در منابع دینی و احادیث اسلامی بسیار به خوردن غذای حلال و طیب و اجتناب از خوردن غذای حرام و شبهه‌ناک سفارش شده‌است: «یا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلالًا طَيِّبًا» (بقره/ ۱۶۸) ای مردم بخورید از آنچه که پاک و پاکیزه هست در روی زمین. برطبق احادیث خوردن غذای حرام (حتی اگر انسان از حرام‌بودن آن مطلع نباشد) تأثیرات منفی فراوانی در زندگی شخص برجای می‌گذارد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به فقر و بی‌برکتی مال، عدم قبولی عبادات، عدم استجاب دعا، مورد لعنت قرارگرفتن، قساوت قلب و ورود به جهنم اشاره کرد. پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا» کسی که لقمه حرامی بخورد تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌گردد. (رک: صدیقی، ۱۳۸۹: ۳۲۳-۳۳۹)

در بسیاری از کتب دینی و عرفانی در بحث ورع - که معنای آن پرهیز از شبهات است - به این مسأله پرداخته شده‌است (برای مثال رک: کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۳۵؛ سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۹۹؛ قشیری، ۱۳۷۹: ۴۵۳). در *التصفيه فی احوال المتصوفه* آمده‌است: ورع احتراز از اسباب مشتهات است که بنده دیده دل گشاده‌کند و حلال و حرام نیک دریابد... بزرگان طریقت را اعتقاد جمله بر ورع بوده‌است که دانسته‌اند که یک لقمه به شبهت و یک حبه حرام را چندان کدورات است و ظلمت و آفت که به

ریاضات سال‌ها از دل زایل نشود... لقمه مشتبّه مدد شهوت گردد و آفت زاید از وی و لقمه حلال که به ورع خورد مدد قوت دل گردد و طاعت زاید از وی. (العبادی، ۱۳۴۷: ۹۲-۹۳)

قشیری نیز در رساله قشیریّه از قول ذقی به اثرات طعام بر جسم روح آدمی اشاره می‌کند: «معدّه جایی است که طعام‌ها اندر وی گردآید و چون حلال اندرو فرستی اندام‌ها را طاعت فرماید و کارهای نیکو و چون شبّهت بود راه حق بر تو مشتبّه گردد و چون حرام خوری میان تو و میان فرمان‌های خدای حجاب افکند.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۷۹)

پیشینه تحقیق

تحقیقات متعددی درباره کرامات اولیا و طبقه‌بندی آن‌ها انجام شده است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: ایرج شهبازی و علی اصغر ارجی در کتاب *سبع هشتم*، ۱۲۲۹ قصه کرامت را از سیزده متن مهم عرفانی تا آخر قرن ۶ استخراج کرده‌اند و تمام این کرامات را به سه گونه بزرگ اخبار از غیب، اشراف بر ضمائر و تصرف در عالم هستی تقسیم‌بندی کرده‌اند که هر کدام از آن‌ها شامل دسته‌های فرعی متعددی می‌شوند. (شهبازی و ارجی: ۱۳۸۷) در مقاله «طرحی برای طبقه‌بندی قصه‌های مربوط به اخبار از غیب (در متون عرفانی منثور تا قرن هفتم)» (امین‌پور و شهبازی: ۱۳۸۵) نیز همین تقسیم‌بندی صورت گرفته است. در مقاله «طبقه‌بندی موضوعی حکایات کرامات در نثر عرفانی» (انصاری: ۱۳۹۱) کرامات اولیا به کرامات در هنگام حیاتشان و کرامات پس از مرگشان تقسیم شده است برای هر کدام گونه‌های فرعی در نظر گرفته شده است. در این تحقیقات کرامت تشخیص حلال از حرام و مصون ماندن از خوردن طعام حرام و شبه‌ناک جزو کرامات اخبار از غیب دسته‌بندی شده است ولی تاکنون تحقیق مفصل و جداگانه‌ای درباره این کرامت انجام نشده است. در این مقاله سعی شده ضمن گردآوری، دسته‌بندی و تحلیل این‌گونه کرامات در کتب عرفانی متقدم به نمونه‌هایی متأخر از این کرامت نیز اشاره شود.

بحث

بنا بر تأکیدی که در اسلام بر خوردن طعام حلال شده است، اولیاءالله مراقبت‌های فراوانی در انتخاب غذا و طعام خود داشته‌اند. گاه بر اثر این تهذیب نفس به مرتبه‌ای از بصیرت و فراست می‌رسیده‌اند که با توفیق الهی متوجه حرام یا شبه‌ناک بودن طعام می‌شده‌اند و از خوردن آن اجتناب می‌کرده‌اند و در حقیقت خداوند آن‌ها را از خوردن این‌گونه طعام‌ها مصون می‌داشته است: «شاه ابوالفوارس شاه‌بن شجاع الکرمانی» گوید هر که چشم نگاه‌دارد از حرام و تن از شهوات و باطن را آبادان دارد به مراقبت دائم و ظاهر را آراسته‌دارد به متابعت سنت و خوی کند تن را به خوردن حلال، فراست وی خطا نیفتد.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۶۱)

«اعتقاد صوفیان آن بوده‌است که اگر همه عالم را خون مطلق فرا بگیرد مؤمن از آن جز حلال نمی‌خورد و این ادعا باعث پدید آمدن قصه‌هایی با همین درون‌مایه شده‌است.» (شهبازی و ارجسی، ۱۳۸۷: ۱) در اسرارالتوحید از قول ابوسعید ابوالخیر آمده‌است که: «اگر همه عالم خون طلق گردد ما جز حلال نخوریم.» (میهنی، ۱۳۷۶: ۱۰۲) [۱]

۳-۱- مهم‌ترین نشانه‌های تشخیص طعام حرام برای عرفا

عزالدین کاشانی در مصباح‌الهدایه در باب ورع، یکی از مصادیق ورع را دقت و مراقبت در انتخاب و خوردن غذای حلال می‌داند که برخی با دلایل ظاهری و برخی «به تعلیم و تعریف الهی» به آن پی‌می‌برند و در این باره کرامت حارث محاسبی را مثال می‌زند: «بعضی از مشایخ به تعلیم و تعریف الهی نه به علم ظاهر، و وجه حیل و حرمت اشیاء دانسته‌اند، چنانکه نقل است از حارث بن اسد المحاسبی که بر طرف انگشت وسطای او رگی بودی که چون دست به طعام شبیه دراز کردی آن رگ برجستی و بدان تعریف حرمت طعام بدانستی و نخوردی.» (کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۳۵) در حکایات مربوط به این کرامت، صاحبان کرامت به واسطه نشانه‌های گوناگون و متعددی به حرام یا شبهه‌آلود بودن طعام پی‌می‌برند [۲] که برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۳-۱-۱- زدن جنین بر شکم مادر

این نوع کرامت در تذکره‌الاولیاء عطار به بایزید و سفیان ثوری نسبت داده شده‌است که در حالت جنینی نیز غذای حرام و حلال را تشخیص می‌دادند و در شکم مادر شروع به جنبیدن و تپیدن می‌کردند تا مادر آن غذا را بیرون می‌انداخت یا از صاحب آن حلالیت می‌طلبید: «واقعاً او (بایزید) با او هم‌بهر بوده‌است از شکم مادر. چنانکه مادرش نقل کند «هرگاه که لقمه‌ای به شبیه در دهان نهادمی تو در شکم من در طپیدن آمدی و قرار نگرفتی تا باز برانداختمی.» (عطار، ۱۳۸۳: ۲۱۱-۲۱۲)

(سفیان ثوری) از مادر در ورع پدید آمده بود چنانکه نقل است که یک روز مادرش بر بام رفته بود و از بام همسایه انگشتی ترشی در دهان کرد. چندان سر بر شکم مادر زد که مادر را در خاطر آمد، تا برفت و حلالی خواست. (همان: ۲۶۸)

همین کرامت درباره رجب‌علی نکوگویان معروف به شیخ رجبعلی خیاط از عارفان مشهور معاصر (۱۲۶۲-۱۳۴۰) نیز آمده‌است: شیخ رجبعلی خیاط از قول مادرش نقل می‌کند که موقعی که تو را در شکم داشتم شبی پدرت - که در چلوکبابی کار می‌کرد- کباب درسته به خانه آورد. خواستم بخورم، دیدم که تو به جنب و جوش آمدی و با پا بر شکم می‌کوبی. احساس کردم که از این غذا نباید بخورم.

دست‌نگه‌داشتیم و از پدرت پرسیدم. پدرت گفت: حقیقت این است که این‌ها را بدون اجازه آورده‌ام. من هم از آن غذا نخوردم. (محمدی‌شهری، ۱۳۸۸: ۱۷)

۲-۱-۳. جنبیدن رگ انگشت

این نوع کرامت که در آن عارف با جنبیدن و کشیده‌شدن رگ دست به حرام یا شبهه‌ناک بودن غذا پی‌می‌برده، در بسیاری از کتب عرفانی آمده‌است و به حارث محاسبی نسبت داده‌شده‌است. در تذکره^{۱۰}-الاولیاء در ذکر حارث محاسبی چنین آمده‌است: «عنایت حق - تعالی - در حفظ او چندان بود که چون دست به طعامی بردی که شبهت در او بودی، رگی در پشت انگشت او کشیده‌شدی چنان‌که انگشت او فرمان نبردی، او بدانستی که آن لقمه به‌وجه نیست.» (عطار، ۱۳۸۳: ۳۱۱)

سراج طوسی از قول جعفر خلدی به این کرامت حارث محاسبی اشاره کرده‌است و آن رگ را رگی بر کناره انگشت میانین حارث دانسته‌است. (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۹۹) در رساله قشیریه نیز این کرامت حارث در دو مورد از قول ابوعلی دقاق آورده‌شده‌است. (قشیری، ۱۳۷۹: ۱۶۹ و ۳۴)

سبکی در کتاب طبقات الشافعیه الکبری، کرامت محفوظ‌بودن از خوردن حرام را علاوه‌بر حارث محاسبی، به شیخ ابوالعباس المرسی نیز نسبت داده‌است: «مانند حارث محاسبی که هرگاه با غذای حرام روبرو می‌شد یکی از رگ‌های او می‌جنبید و متوجه‌می‌شد و شیخ ابوالعباس المرسی که می‌گفت اگر حارث را یک رگ می‌جنبید مرا هفتاد رگ می‌جنبید.» (رک: آزادیان، ۱۳۸۵: ۶۵)

جامی این کرامت ابوالعباس المرسی و برتری‌جویی او بر حارث در این کرامت را در قالب حکایتی بیان کرده‌است: «روزی شخصی وی را به ضیافت برد و به‌جهت امتحان طعامی که در آن شبهه بود پیش شیخ نهاد. شیخ وی را گفت: اگر حارث محاسبی را رگی در انگشت بود که چون دست به طعام شبهه بردی، حرکت کردی من شصت رگ در دست دارم که مثل آن حرکت می‌کند. صاحب طعام استغفارکرد و عذرخواست.» (جامی، ۱۳۷۵: ۵۷۰)

۳-۱-۳. دست به حرام نرسیدن

در این کرامت که در اغلب متون عرفانی به بشر حافی نسبت داده‌شده‌است، دست عارف به طعام حرام یا شبهه‌آلود دراز نمی‌شود و نمی‌رسد: (بشر حافی) به این درجت بود که هر وقت که دست به طعامی بردی که در آن شبهت بودی، آن دست او را طاعت‌دار نبودی. (مبیدی، ۱۳۴۴: ۴۱۷)

در اللمع و رساله قشیریه این کرامت بشر حافی در قالب حکایت بیان شده‌است: «بشر حافی را گویند که به میهمانی خوانده‌شد و در پیش خود خوردنی نهاد و کوشید تا آن را برکشد و بخورد اما دستش دراز نمی‌شد. دگر بار کوشید، نشد و دیگر بار، باز هم نشد. مردی که او را می‌شناخت گفت که

دست تو به سوی خوردنی‌های حرام یا شبهه‌آلود دراز نمی‌گردد.» (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۹۹ و نیز رک: قشیری، ۱۳۷۹: ۱۶۹-۱۷۰)

در رساله قشیریه این کرامت به مادر بایزید (در زمانی که بایزید را باردار بود) نیز نسبت داده شده است: «ابویزید گفت از مادرم شنیدم که آن وقت که به من حامله بود هرگاه که طعامی حلال پیش او بردندی دست بدان رسیدی و بخوردی و چون شبهتی اندر آن بودی دست وی بدان نرسیدی و نگرفتی.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۸۳-۳۸۴)

بنابر طبقات الصوفیه، بوبکر زقاق در اثر دعایی که در کعبه می‌کند صاحب چنین کرامتی می‌شود: «بوبکر زقاق گوید: «در کعبه از الله حاجت خواستم، مرا روا کرد. آن بود که خواستم که مرا حلال ده! چنان شدم که هر لقمه‌ای که نه حلال بود، دست من به آن لقمه وادهان من نرسید.» (انصاری، ۱۳۶۲: ۷۷-۷۸)

۴-۱-۳. لقمه از گلو پایین نرفتن

یکی از معتقدات صوفیه این است که لقمه حرام از گلوی اولیاء الله پایین نمی‌رود. در الجمع، حارث محاسبی صاحب این کرامت دانسته شده است:

از جعفر خُلدی است که از جنید شنید که گفته است: روزی حارث محاسبی به خانه من آمد و هیچ چیز به درد بخوری در خانه نبود که با آن پذیرایی کنم. به خانه عمویم رفتم و از آنجا چیزی گرفتم و لقمه‌ای ساختم. او دهان باز کرد و آن را در دهان نهاد، اما لقمه را در دهان می‌گرداند و نمی‌خورد و بعد بلند شد و از خانه رفت و آن را در دهلیز تف کرد. پشت سرش رفتم و گفتم عمو چرا چنین کردی. گفت پسرم چیزی است بین من و خدا که هر گاه خوردنی از جانب خود او نباشد از گلویم پایین نمی‌رود. دهانم را باز کردم تا خوشحال شوی و بخورم اما نشد و تف کردم. (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۳۶۰) [۳]

در تذکره‌الاولیاء عطار نیز از قول جنید به این کرامت حارث محاسبی اشاره شده است با این تفاوت که غذایی که جنید برای حارث می‌آورد از یک مجلس عروسی است و در پایان حکایت هم جنید برای حارث نان خشک می‌آورد و حارث خطاب به جنید می‌گوید: «چیزی که پیش درویشان آری چنین باید» (رک: عطار، ۱۳۸۳: ۳۱۱)

۵-۱-۳. سخن گفتن طعام

در گونه‌ای از این کرامت، طعام حرام یا شبهه‌ناک خود به سخن می‌آید و عارف را از خوردن منع می‌کند. نمونه آن حکایت سخن گفتن انجیر با شبلی است که در رساله قشیریه و تذکره‌الاولیاء آمده است: شبلی گفت وقتی نیت کردم که من هیچ چیز نخورم مگر حلال، اندر بیابانی می‌رفتم یک بن انجیر

دیدم، دست فراز کردم تا انجیری باز کنم انجیر به سخن آمد و گفت وقت خویش نگاه دار که ملک جهودی ام. (قشیری، ۱۳۷۹: ۶۸۹ و نیز رک: عطار، ۱۳۸۳: ۶۴۹)

در مقامات آیت الله شیخ علی اکبر الهیانی تنکابنی از علما و عرفای معاصر (وفات ۱۳۳۹) نیز چنین کرامتی نقل شده است: روزی یکی از تجار مشهور لنگرود که جوانی بود، شیخ را به مهمانی دعوت کرد و برای اینکه شیخ در مجلس تنها نباشد گروهی از بازرگانان و شیوخ و دوستانش را دعوت کرد، بناشد گوسفندی را در خانه ذبح کنند و گوشتش را کباب کنند؛ اما گویا در طویله، حیوان به وسیله ریسمانی که به پایش بسته بود و پیچاندن آن به دور گردن خود خفه شد، فردی که متصدی این کار بود از ترس آن تاجر، گوسفند مرده را سر برید و کباب کرد؛ اما شیخ علی اکبر از آن میل نکرد و با نان و پنیر و مانند آن خود را سرگرم کرد، میزبان ظرف کباب پیش گرفت و هرچه اصرار کرد شیخ نخورد. شیخ نگاهی به میزبان کرد و گفت: اگر کسی را آزار نمی دهی می گویم، او هم سوگند خورد که چنین کند. شیخ گفت: گوسفند به من می گوید مرده است و گوشتش ناپاک است، میزبان متصدی کار را فراخواند و حقیقت ماجرا را از او خواست، او هم اعتراف کرد گوسفند خفه شده بود و حکم مردار را داشت. (منصوری، ۱۳۷۹: ۱۳۸)

۳-۱-۶. به دل ندا رسیدن

گاه به دل عارف ندایی می رسد که طعام حرام است و نباید از آن بخورد. نمونه بارز آن را در حکایت شیخ احمد جام در مهمانی شیخ بوطاهر گرد می بینیم:

شیخ احمد جام گفت: ... به خدمت شیخ بوطاهر گرد رفتم... ساعتی بود، شیخ بوطاهر پسر را آواز داد، پسر بیامد و گفت: «برو و گوسفندی از رمه بیار و بکش و شوربایی ساز و بیار... تا سفره آوردند و طعام بنهادند. به دل من دردادند که از آن گوشت و شوربای مخور که از وجه حلال نیست. من نان می خوردم. دست بدان دراز نمی کردم. شیخ بوطاهر گفت: «احمد! چرا نمی خوری؟ این طعام از بهر تو ساخته اند.» گفتم: «این بسند است مرا.» الحاح کرد که راست بگوی که چرا نمی خوری؟» گفتم: «چنین در خاطر من دادند که این گوشت از وجه حلال نیست، مخور.» (غزنوی، ۱۳۴۰: ۲۸-۳۰ و جامی، ۱۳۷۵: ۳۷۲). سپس شیخ بوطاهر موضوع را جستجو می کند و مشخص می شود که همان گونه که شیخ احمد جام گفته بود طعام حلال نبوده است.

۳-۱-۷. غذای تاریک

گاه صاحب کرامت در غذایی تاریکی و سیاهی می بیند و بدین سان متوجه حرام بودن غذا می شود. چنانکه در حالات ابوالحسن خرقانی آمده است که: «شبی از شبها خادمه ترشی ساخته بود و در آن چگندر کرده، از باغی که شیخ آن را به دست خود ساخته بود... بعد از نماز خفتن طعام پیش آوردند.

گفت «از این طعام تاریکی می‌آید» دیگر روز در آن باغ رفتند و تفحص کردند. والی آب مردمان به جور گرفته‌بوده‌است تا به غلات خود برد. سربند رز خواجه گشاده‌بوده‌است و از آن آب درآمده و آن چگندر آب خورده» (تورتل، ۱۳۷۸: ۱۹۳-۱۹۴)

در رساله قشیریه کرامتی مشابه کرامت خرقانی به ابوالقاسم منادی‌گر نسبت داده‌شده‌است: «ابوالقاسم منادی‌گر بیمار بود و از پیران بزرگ بود به نشابور، ابوالحسن بوشنجه و حسن حداد به عیادت او شدند و اندر راه، به نیم درم سیب خریدند به نسیه و به نزدیک او بردند. چون بنشستند ابوالقاسم گفت: این تاریکی چیست؟» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۶۹-۳۷۰)

۸-۱-۳. میل شدید به طعام

در حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر آمده‌است که روزی قصابی که منکر صوفیه بود بره خفه‌شده بریان‌می‌کند و برای اهل خانقاه ابوسعید می‌آورد. ابوسعید می‌گوید که هیچ‌کس آن را نخورد و به سگان دهند. اهل خانقاه که گرسنه بودند از این سخن ابوسعید تعجب‌می‌کنند. قصاب با دیدن این کرامت شیخ، به دست و پای او می‌افتد. هنگامی که از ابوسعید می‌پرسند چگونه به حرمت غذا پی- بردی و ابوسعید پاسخ می‌دهد: «سگکِ نفس عظیم رغبت می‌کرد حقیقت شد که جز مردار نیست.» (ابوروح، ۱۳۸۶: ۱۳۷)

شفیعی‌کدکنی احتمال داده‌است که مأخذ اصلی این داستان در کتاب قوت‌القلوب یا مأخذی مشابه آن بوده‌است و سپس ترجمه حکایت قوت‌القلوب را آورده‌است. خلاصه حکایت قوت‌القلوب چنین است که درویشی به مهمانی می‌رود. سر سفره شتر بریان نهاده‌بودند. درویش لقمه‌ای به دهان می‌گذارد بعد بیرون‌می‌اندازد و کناره‌می‌گیرد. هر چه اصرار می‌کنند از غذا نمی‌خورد. وقتی صاحبخانه مطلب را جویامی‌شود مشخص می‌شود که شتر مردار بوده‌است. سپس شتر را پاره‌پاره می‌کنند و به سگان می‌دهند. از درویش می‌پرسند چگونه متوجه‌شدی چنین می‌گویی: «بیست سال بود که نفس را ریاضت داده‌بودم و به هیچ چیز شره نداشت و چون شما این را نزد من آوردید نفس مرا چنان شره‌ی حاصل- شد که مانند آن را به‌یادداشتتم. دانستم که باید علتی داشته‌باشد. به خاطر شره نفس دست از آن برداشتم.» (همان: ۱۷۷-۱۷۹)

مضمون اصلی این داستان شبیه حکایت مقامات و سخنان ابوسعید است. در هر دو داستان سخن از کرامت تشخیص غذای حرام است و در هر دو حکایت نیز صاحب کرامت میل شدید نفس (به تعبیر ابوسعید سگ نفس) به خوردن غذا را دلیل حرام بودن و مردار بودن غذا می‌دانند. دو حکایت تفاوت‌هایی نیز با هم دارند. در حکایت قوت‌القلوب صاحب کرامت درویشی است که نامش مشخص نیست. غذای حرام شتر است نه بره. درویش لقمه‌ای از غذا می‌خورد و بعد بیرون‌می‌اندازد ولی ابوسعید بدون خوردن غذا متوجه حرمت آن می‌شود. درویش تنها خود از غذا نمی‌خورد ولی ابوسعید

دیگران را نیز از خوردن آن منع می‌کند. در حکایت قوت‌القلوب بعد از اینکه حاضران متوجه حرام بودن شتر می‌شوند آن را به سگان می‌دهند ولی ابوسعید قبل از آنکه از حرام بودن برّه سخنی بگوید، دستور می‌دهد آن را برای سگان بریزند.

۹-۱-۳. احساس سیری کردن

برخلاف نشانه فوق، گاه صاحب کرامت از احساس سیری و بی‌میلی خود به حرام بودن غذایی پی می‌برد. به‌عنوان مثال کربلایی محمدکاظم کریمی (ساروقی) پیرمرد کشاورز و بی‌سوادی که معجزه‌وار حافظ کل قرآن گردید، می‌گفت: «وقتی می‌خواهم لقمه شبه‌ناکی بخورم احساس سیری به من دست می‌دهد». وی هم‌چنین می‌گفت: «روی سینه‌ام نوری را می‌بینم که به محض مواجه شدن با لقمه حرام آن نور به تیرگی گرایش پیدا می‌کند و اگر لقمه حرامی بخورم بالامی‌آورم» (<http://www.farazro.blogfa.com>)

۱۰-۱-۳. حس کردن بوی تعفن

در شرح حال برخی از علما و عرفای معاصر به‌گونه‌ای از کرامت برمی‌خوریم که در آن صاحب کرامت از غذای حرام بوی تعفن استشمام می‌کند. به‌عنوان مثال «آیت‌الله بهاء‌الدینی می‌گوید: یک‌وقتی ما را یک نفر به میهمانی دعوت کرد و کباب خوبی هم درست کرده بود و همه مشغول خوردن شده بودند؛ اما من دیدم کباب بوی تعفن می‌دهد، به‌طوری که از بوی تعفن آن گیج شده‌بودم و هرچه کردم، دستم طرف غذا نمی‌رفت. بعد معلوم شد آن آقا رفته، از یکی از قصاب‌ها یک شقه گوسفند برداشته و بدون رضایت او آورده‌است.» (صدیقی، ۱۳۸۹: ۲۷۰)

اواخر عمر فیلسوف معاصر استاد محمدتقی جعفری (متوفای ۱۳۷۷) ایشان را برای درمان به نروژ بردند، در آنجا یکی از دوستان فرزندش، او را برای شام دعوت می‌کند. هنگام غذا استاد می‌گوید بوی تعفن می‌آید و از غذا نمی‌خورد. سپس مشخص می‌شود که میزبان نتوانسته مرغ ذبح‌شده پیدا کند و از مرغ معمولی استفاده کرده‌است. (رک: جوادی، ۱۳۷۸: ۲۰۸-۲۰۹)

۱۱-۱-۳. دیدن خون و کثافت

گاه صاحب کرامت، غذای حرام را به‌شکل خون یا نجاست می‌بیند و نمی‌تواند از آن بخورد. به‌عنوان مثال در کرامات شیخ جعفر مجتهدی از عرفای معاصر (۱۳۰۳-۱۳۷۴) آمده‌است که روزی با جمعی از دوستان ناهار میهمان شخصی می‌شوند. غذا صرف نمی‌کردند ولی چشم از سفره هم بر نمی‌داشتند. اصرار صاحبخانه به ایشان برای صرف غذا سودی نداشت و می‌فرمودند شما راحت باشید من چندان میلی به غذا ندارم. فردای آن روز از ایشان می‌پرسند دیروز ظهر چرا غذا میل نفرمودید؟ گفتند من در آن سفره غیر از خون ندیدم. این غذا از پول نزل تهیه شده بود و خوردن نداشت. بعد که از

صاحبخانه می پرسند مشخص می شود که ناگزیر شده برای مهمانی از همسایه خود پول قرض کند که او اهل نزول و ربا بوده است. (مجاهدی، ۱۳۸۴: ۱۰۹-۱۱)

در کتاب *رازقیت خالق* به نمونه دیگری از این نوع کرامت اشاره شده است که شخصی به نام حاج مؤمن از اهالی شیراز با جمعی از تجار با ماشین می خواهند به مشهد بروند. در بین راه شخصی سوار می شود و پیش او می نشیند. موقع غذا حاج مؤمن می خواهد با رفقاییش غذا بخورد ولی آن شخص می گوید با من غذا بخور. بعد که غذا تمام می شود به حاج مؤمن می گوید به سراغ رفقاییت برو. حاج مؤمن می رود و می بیند کاسه ای که مشترکاً از آن غذا می خورند خون و کثافت است و اینها لقمه برمی دارند و می خورند و دست و دهان آنها نیز آلوده شده ولی خودشان نمی دانند چه می کنند و با لذت غذا می خورند. آن شخص می گوید دیدی رفقاییت چه می خوردند؟ غذای حرام و مشتبه چنین است. (رک: صدیقی، ۱۳۸۹: ۳۰۰-۳۰۲)

۱۲-۱-۳. بدون علامت

در برخی حکایات مربوط به این کرامت، به تشخیص حرمت طعام توسط عارف اشاره شده است ولی به علامت یا نشانه ای که عارف از طریق آن به حرمت طعام پی برده است اشاره ای نشده است. چنانکه در کرامات عبیدالله احرار آمده است که از خوردن شیر دایه به دلیل وجود شبهه در خوراک او امتناع کرده است. (غلامحسین زاده و موسوی، ۱۳۸۹: ۷۱)

عجیب تر آنکه گاه صاحب کرامت بدون دیدن طعام از حرام بودن آن خبر می دهد. در کرامات ابوسعید ابوالخیر آمده است که روزی به خادم می گوید: «فلان جا بره ای است جوانی قصاب کشته است، بخر و در گلخنی انداز تا سگان دهان چرب کنند» خادم چنین می کند و سپس قصاب با گریه پیش شیخ می آید و توبه می کند و اعتراف می کند که بره خفه شده و مردار بوده است (رک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۵۳-۱۵۴ و میهنی، ۱۳۷۶: ۱۰۹-۱۱۰)

در رساله *تشمیریه* آمده است که روزی ابوالقاسم منادی گر به حسن حداد می گوید بیرون رود و چیزی برای خوردن بیاورد. وقتی حسن حداد با قدری نان و گوشت و انگور به در سرای ابوالقاسم می رسد او از درون خانه فریادمی زند که «آنچه آوردی باز آن جایگاه بر که آوردی» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۷۷-۳۷۸)

در شرح *التعرف* داستان صاحب کرامتی آمده است که از حرام خوردن درویشان در مکانی دیگر خبر می دهد و این کرامت از برترین کرامات شمرده شده است: «گروهی از ثقات مرا خبر دادند که با غمزه به کرمینه بودیم. اندر خانه ای نشسته بودیم. ناگاه تنگ دلی کرد و گفت: اف اف، درویشان حرام-خوردند» بیرون آمدیم. یاران را طلب کردیم. یافتیم اندر سرایی همی انگور خوردند. گفتیم: «مخوریت

که حرام است» خداوند خانه را گفتیم: «این از کجا آوردی؟» گفت از رز همسایه برکندم، بی دستوری خداوند رز». کدام کرامتی باشد از این برتر باشد؟! (مستملی بخاری، ۱۳۶۳: ۹۶۴)

در کرامات شیخ احمد جام در حکایتی با عنوان جدا کردن شیخ به فراست خربزه‌های حلال از حرام آمده است که «گفت خادم را که فردا خرواری خربزه نیکو بستان که جماعت عزیزان می آیند از جایی به زیارت ما. روز دیگر خادم خرواری خربزه نیکو بستند. شیخ الاسلام بنگریست، گفت: «از این خربزه پنج حلال است و دیگر حرام است.» آنچه نیکوتر و گزیده تر بود جدا کرد گفت: «این همه حرام است.» یاران پالیزبان را طلب کردند و با وی عتاب کردند که چرا خربزه حرام به ما فروختی؟ گفت حرام نیست. وی را پیش شیخ الاسلام آوردند. گفت: «هان راست بگویی که در این چند خربزه حرام است؟» گفت: «راست بگویم» گفت: «هر روزی خداوند باغ و پالیز بیامدی و بسیار خربزه ببردی و بخوردی. چون او برود من نیز آنچه خیاره است بازکنم و بنهم برای خود تا بفروشم. اکنون این چند خربزه خیاره از آن است؛ درست گشت که آن یک نیمه آن حرام بود» (غزنوی، ۱۳۴۰: ۸۸-۸۹)

۲-۳. امتحان عرفا با کرامت حلال خواری

در حکایات مربوط به این نوع کرامت به مواردی برمی خوریم که در آن شخصی که غالباً از مخالفان و منکران متصوفه است برای آزمودن عارف، غذای حرام برای او می آورد و او از آن نمی خورد. در پایان این گونه حکایت‌ها نیز اغلب شخصی که قصد امتحان عارف را داشته است پس از دیدن این کرامت توبه کرده و از مریدان عارف می شود. سابقه این گونه آزمودن به زمان جاهلیت برمی گردد. در تاریخ اسلام آمده است که یهودیان برای آزمودن پیامبر اسلام (ص) و پی بردن به حقانیت ایشان از همین شیوه آزمون استفاده کردند: هنگامی که حضرت محمد (ص) هفت ساله بود، یهودیان که نشانه‌هایی از پیامبری را در او دیدند، در صدد بعضی امتحانات برآمدند و با خود گفتند: ما در کتاب‌هایمان خوانده‌ایم که پیامبر اسلام از غذای حرام و شبهه دوری می کند، خوب است او را امتحان کنیم. بنابراین مرغی را دزدیدند و برای حضرت ابوطالب فرستادند تا همه به عنوان هدیه بخورند؛ اما همه خوردند غیر از پیامبر (ص). علت این کار را پرسیدند، حضرت در پاسخ فرمودند: این مرغ، حرام است و خداوند من را از حرام نگاه می دارد. پس از این ماجرا، یهود مرغ همسایه را گرفته، نزد ابوطالب فرستادند، به خیال این که بعد پولش را به صاحبش بدهند؛ ولی آن حضرت باز هم میل نکردند و فرمودند: این غذا شبهه‌ناک است. وقتی یهود از این جریان اطلاع یافتند گفتند: این کودک دارای مقام و منزلت بزرگی خواهد بود! (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۱۵: ۳۳۶)

نمونه‌ای از این گونه امتحان و کرامت را در ماجرای قاضی صاعد و ابوسعید ابوالخیر مشاهده می کنیم که در تذکره اولیاء به طور خلاصه و در اسرار التوحید (میهنی، ۱۳۷۶: ۱۰۲-۱۰۳) با تفصیل بیشتری آمده است:

نقل است که قاضی صاعد که قاضی نیشابور بود و منکر شیخ بود شنیده‌بود که شیخ گفته که: «اگر همه عالم خون طلق گیرد ما جز حلال نخوریم.» قاضی یک روز امتحان را دو بره فربه - هر دو یکسان - یکی از وجه حلال و یکی از حرام بریان کرد و پیش شیخ فرستاد و خود پیش رفت. قضا را چند ترک مست بدان غلامان رسیدند. طبقی که بره حرام در آنجا بود از ایشان به زور گرفتند و بخوردند. کسان قاضی از در خانقاه درآمدند و یک بریان پیش شیخ نهادند. قاضی در ایشان می‌نگریست، به هم برمی‌آمد. شیخ گفت: «ای قاضی فارغ باش که مردار به سگان رسید و حلال به حلال - خواران.» قاضی شرمزده شد و از انکار برآمد. (عطار، ۱۳۸۳: ۸۴۲)

بنابر حکایتی دیگر، روزی جماعتی از عیاران و راهزنان با هم قرار نهادند که «ازین‌ها که راه زده‌ایم بعضی به نزدیک وی بریم اگر قبول کند و بخورد بدانیم که تزویر و سالوس است و اگر نگیرد و نخورد بدانیم که پارسا حقیقی است.» از آنچه راه‌زده بودند یک خروار شکر و دو گاو به نزدیک شیخ بردند. شیخ فرمود که گاوان را کشتند و با آن غذا تهیه کردند و با شکر، حلوا ساختند و همه از آن خوردند. عیاران گفتند چون شیخ و جماعت وی ازان طعام حرام خوردند تزویر و سالوس وی معلوم و مقرر شد. در همین اثنا جماعتی از کاروانیان خدمت شیخ رسیدند و گفتند یک خروار شکر و دو گاو برای شما می‌آوریم که راهزنان آن‌ها را دزدیدند. سپس شیخ روی به جماعت عیاران کرد و گفت: «معلومتان شد که ما نه حرام‌خوریم و نه حرام‌خورانیم.» عیاران به فریاد برآمدند و به پای شیخ درافتادند و بر دست شیخ توبه کردند و در خدمت شیخ بنشابور رفتند و از جمله مریدان شیخ گشتند. (رک: ابوروح، ۱۳۸۶: ۱۵۰-۱۵۲)

در حالات شیخ احمد جام آورده‌اند که بزرگان نیشابور با خود گفتند شیخ دیگر کرامتی ندارد. برای آزمودن او نان و گوشت و شیرینی حرام تهیه کردند و او را به مهمانی دعوت کردند. بر سفره اندکی نان و سرکه حلال بود. شیخ تنها از آن نان و سرکه تناول کرد. وقتی از طعام خوردن فارغ شدند شیخ گفت: «این معاملات با کوران توان کرد، آن‌کس که خدای تعالی، دل او را روشن و نورانی گردانیده است و بصر وی روشن است، او لقمه حرام از حلال جدا تواند کرد، تا دانید.» همه جماعت عذرهای خواستند و مرید گشتند. (رک: غزنوی، ۱۳۴۰: ۸۹)

در *نفحات‌الانس* حکایتی درباره این کرامت و امتحان آمده است که شخصیت‌های آن نامعین هستند و امتحان‌کننده «یکی از سلاطین» و صاحب کرامت «یکی از مشایخ» ذکر شده است: «یکی از سلاطین امتحان یکی از مشایخ کرد و طعام‌ها پیش آورد که در بعضی گوشت کشته بود و در بعضی گوشت مرده. شیخ میان دریست و گفت: ای درویشان! من امروز خادم شمایم در این طعام و در ایستاد. هر طعام که در آن گوشت کشته بود پیش درویشان می‌نهاد و هر چه در آن گوشت مرده بود دور می‌کرد که این از برای لشکریان پادشاه و می‌گفت: الطَّيِّبُ لِلطَّيِّبِ وَ النَّجِيبُ لِلنَّجِيبِ. سلطان حاضر بود، از آن امتحان استغفار کرد» (جامی، ۱۳۷۵: ۵۷۰)

در دو نمونه دیگر از این کرامت که در *نفحات الانس* آمده است، صاحب کرامت، شیخ ابوالعباس المُرّسی شمرده شده است: «روزی شخصی وی را به ضیافت برد و به جهت امتحان طعامی که در آن شبیه بود پیش شیخ نهاد. شیخ وی را گفت: اگر حارث محاسبی را رگی در انگشت بود که چون دست به طعام شبیه بردی حرکت کردی من شصت رگ در دست دارم که مثل آن حرکت می کند. صاحب طعام استغفار کرد و عذرخواست.» (همان: ۵۷۰)

گویند که یعقوب - که امیرالمؤمنین مغرب بود - برادر خود را بکشت از برای غیرت بر ملک و از آن پشیمان شد و توبه کرد. طالب شیخی گشت که خود را تسلیم وی کند... یعقوب استدعای شیخ ابوالعباس (المُرّسی) کرد و وی نیز از حضرت حق به اجتماع با یعقوب مأمور شد. در روز اجتماع یعقوب فرمود تا یک خروس بچه بکشند و دیگری را گلو بیفشردند و هریک را جدا بپختند و پیش شیخ آوردند. شیخ به خادم اشارت کرد که «این یکی را بردار که مردار است» و آن دیگری را خوردن - گرفت. پس یعقوب ملک را به پسر داد و خود را بالکلیه تسلیم شیخ کرد. (همان: ۵۷۰-۵۷۱)

۳-۳. خوردن حلالی که بقیه فکرمی کردند حرام است

تقریباً در تمام موارد بیان شده، شخصی ناخواسته یا از روی عمد و به قصد امتحان، طعام حرامی را به عارفی می دهد و عارف با چشم الهی و فراست به حرام یا شبهه ناک بودن آن پی می برد و آن را نمی - خورد و بعد مشخص می شود که غذا حرام بوده است. در برخی حکایات، عکس این روی می دهد به - گونه ای که عارفی غذایی را که دیگران گمان می کنند حرام است، می خورد و بعد مشخص می شود که غذا حلال بوده است. گاه نیز کسانی که گمان می کرده اند عارف حرام خورده است پس از مشخص شدن حلال بودن آن توبه می کردند و مرید عارف می شدند.

روزی ابوسعید از حسن مؤدب می خواهد که نزد مسیح نقیب که شحنة شهر و بسیار ظالم و منکر درویشان و دشمن شیخ بود برود و از او بخواهد که درویشان را ترتیب سفره کند. حسن مؤدب به نزد شحنة می رود و پیغام شیخ را می رساند. شحنة که درحال زدن شخصی بود، کیسه ای سیم به حسن مؤدب می دهد و می گوید: «مگر شیخ می خواهد که سفره به سیم حرام نهد و شیخت را بگوی که این ساعت این سیم به چوب سرسینه بسته ام از این مرد.» شیخ با آن سیم سفره ای می اندازد و خود از آن می خورد. همه با انکار به شیخ می نگرستند. روز بعد جوانی گریه کنان وارد مجلس شیخ می شود و می گوید: «ای شیخ توبه کردم مرا بحل کن که شما را خیانت کردم و قفای آن بخوردم» و کیسه ای سیم پیش شیخ می نهد. شیخ می گوید: «باز ایشان بگوی که چه خیانت کرده ای؟» جوان می گوید: «پدرم به وقت وفات مرا بخواند و دو کیسه سیم به من داد و مرا وصیت کرد که بعد از وفات من این سیم به نزدیک شیخ میهنه بر تا در وجه درویشان صرف کند. چون پدرم را وفات رسید مرا ابلیس راه بزد. گفتم من در وجه خویش صرف کنم اولی تر از آن که به شیخ دهم، که میراث حلال من است. شحنة به

تهمت دروغ مرا بگرفت و صد چوب بزد و یک کیسه سیم از من بستند و من هنوز آنجا بودم که خادم تو بیامد و پیغام آورد. شحنه آن سیم به وی داد. آن سیم شما بود و اینک دیگر کیسه من بیاوردم و بر آنچ کردم مرا بحل کن. شیخ روی به جمع می‌کند و می‌گوید: «هر چه بدین جماعت رسد، جز حلال نبود.» وقتی این خبر به مسیح نقیب می‌رسد توبه می‌کند و ظلم و ستم را ترک می‌کند و مرید شیخ و معتقد این طایفه می‌شود (رک: میهنی، ۱۳۷۶: ۱۱۱-۱۱۳)

در اسرار التوحید آمده است که ابوسعید در باورد مهمان عریفی شد و او هر روز یک دینار زر خرج سفره ابوسعید می‌کرد. مردمان بر این کار ابوسعید اعتراض می‌کردند ولی ابوسعید هیچ نمی‌گفت. بعد از سی روز شیخ عزم رفتن کرد و از عریف پرسید آنچه این سی روز خرج کردی وجه آن از کجا بود. عریف گفت: «ای شیخ! جده من فرمان یافت و از وی گردنبندی بماند سی مهره زرین در وی کشیده، به میراث حلال به من رسیده بود. من هر روز از آن یک مهره به دیناری می‌فروختم و بر سفره صوفیان خرج می‌کردم. امروز آن مهره‌ها برسید و شیخ عزم رفتن کرد.» وقتی عریف این سخن را گفت اشکال از ذهن همه برخاست و ارادتشان در حق ابوسعید افزون شد (همان: ۱۸۸-۱۸۹)

در حکایتی مشابه ابوسعید در مسیر طوس به دیه رفیقان می‌رسد و در خانه رئیس دیه مهمان می‌شود. رئیس ده که هیچ چیز حلالی در خانه نداشت مضطرب می‌شود. مادر او که زنی درستکار بود جفتی دست‌اورنجن که از میراث حلال یافته بود از دست بیرون می‌کند و به پسر می‌دهد. پسر آن را می‌فروشد و خرج میزبانی شیخ می‌کند. به محض اینکه آن پول تمام می‌شود شیخ عزم رفتن می‌کند (همان: ۱۷۴-۱۷۶)

شیخ احمد جام به منزل سه مرد پارسا دعوت می‌شود و چیزی نمی‌خورد ولی وقتی شحنه‌ای به نام سارغجه او را دعوت می‌کند غذا می‌خورد و بعد از تفحص، مشخص می‌شود که سه مرد پارسا گوشت را از فردی که گوسفند را دزدیده بوده است، خریده‌اند ولی غذای شحنه حلال بوده است (رک: غزنوی، ۱۳۴۰: ۱۳۰)

پی‌نوشت

۱- شفیع کدکنی در این باره در تعلیقات اسرارالتوحید می‌نویسد: «این سخن بوسعید ناظر است به حدیثی که «لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا دَمًا عَبِيطًا لَكَانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنِ مِنْهَا حَلَالًا» که عجلونی در باب صحت سند آن بحث کرده و می‌گوید بعضی آن را سخن فضیل عیاض دانسته‌اند. غزالی آن را سخن سهل تستری دانسته و به صورت «اگر همه عالم خون گیرد قوت مؤمن از حلال بود» نقل کرده‌است.» (میهنی، ۱۳۷۶: ۵۲۵)

۲- در این کرامت علاوه بر حرام و شبهه‌ناک بودن طعام، گاه کراهت آن نیز مدنظر قرار گرفته‌است. به‌عنوان مثال سید مرتضی نجفی در بیان کرامات عالم ربانی مرحوم حاج سید محمدباقر قزوینی، خواهرزاده سید بحرالعلوم می‌گوید: به‌اتفاق جناب سید قزوینی به زیارت یکی از صلحا رفتیم... چون سفره آماده‌شد سید لقمه‌ای از نان در دهان گذارد پس عقب نشست و هیچ میل نفرمود. صاحب منزل عرض کرد چرا میل نمی‌فرمایید؟ فرمود: این نان را زن حائض پخته. آن مرد تعجب کرد و رفت تحقیق نمود معلوم شد سید درست می‌فرماید. پخته‌شدن نان به‌دست زن حائض سبب می‌شود که یک نوع قذارت و کثافت معنوی در آن نان پیدا شود به طوری که صاحب روح لطیف و قلب صافی آن را درک می‌کند. (دستغیب، ۱۳۸۸: ۳۴)

۳- گاه نیز شخص پس از خوردن طعامی متوجه حرام یا شبهه‌ناک بودن آن می‌شود و سعی می‌کند آن غذا را از گلوی خود درآورد. نمونه بارز آن حکایتی از زندگانی امام موسی کاظم (ع) است که در بحارالانوار به آن اشاره شده‌است: امام موسی بن جعفر (ع) غلامی را فرستاد تا تخم مرغی بخرد غلام تخم مرغ را خرید و با یک یا دو تخم مرغ قماربازی کرد. هنگامی که آن‌ها را آورد حضرت از آن‌ها خورد. یکی از غلامان عرض کرد: آقا! در میان این تخم مرغ‌ها، تخم مرغی بود که با آن قماربازی کرده بودند. حضرت فوراً دستور داد طشتی آورند هر چه خورده است فراغ کرد. (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۴۸: ۱۱۷)

در حالات آیت‌الله سید محمدباقر دُرچه‌ای (از استادان آیت‌الله‌العظمی بروجردی (ره) و از پارسایان وارسته روزگار) نقل شده روزی یکی از بازرگانان ثروتمند ایشان را با چند تن از علما و طلاب دعوت کرده آن مرحوم به عادت همیشگی مقدار کمی از غذا تناول نمود و پس از آن میزبان قباله‌ای را مشتمل بر مسأله‌ای که به فتوای سید حرام بود، برای امضا پیش روی آن جناب قرارداد. سید تا فهمید که میهمانی مقدمه برای امضای این سند بوده و شبهه رشوه را داشته‌است، رنگش تغییر کرد، تنش به‌لرز افتاد و سپس آشفته‌حال و دوان دوان به مدرسه آمد و کنار باغچه مدرسه، مقابل حجره‌اش نشست و انگشت به حلق، همه را بالا آورد و نفس راحتی کشید (صدیقی، ۱۳۸۹: ۲۷۰-۲۷۱). درباره کربلایی محمدکاظم کریمی (ساروقی) نیز آورده‌اند که گاهی بعد از خوردن غذا از آن محل خارج می‌شود و با داخل کردن انگشت در حلق خود سعی می‌کند غذاها را از شکم خود خارج کند. از او می‌پرسیدند چرا این کار را می‌کنی؟ می‌گفت: «غذایی که خوردم حلال نبوده و نور قلبم کم شده، دیگر نمی‌بینم.» (<http://www.farazro.blogfa.com>)

نتیجه گیری

بنابر تأکیدی که در اسلام بر خوردن طعام حلال شده است، اولیاءالله مراقبت‌های فراوانی در انتخاب غذا و طعام خود داشته‌اند. گاه بر اثر این تهذیب نفس به مرتبه‌ای از بصیرت و فراست می‌رسیده‌اند که با توفیق الهی متوجه حرام یا شبهه‌ناک بودن طعام می‌شده‌اند و از خوردن آن اجتناب می‌کرده‌اند و در حقیقت خداوند آن‌ها را از خوردن این‌گونه طعام‌ها مصون می‌داشته‌است. این کرامت که جزء کرامات اخبار از غیب طبقه‌بندی می‌شود بر پایه این اعتقاد صوفیان شکل گرفته‌است که اگر همه عالم را خون مطلق فراگیرد مؤمن از آن جز حلال نمی‌خورد. در این کرامت، عارف گاه بدون هیچ نشانه‌ای و گاه با نشانه‌هایی همچون جنبیدن رگ انگشت، درازنشدن دست به سوی حرام، احساس سیری و پایین‌نرفتن لقمه حرام از گلو، ندارسیدن به دل، سخن‌گفتن طعام حرام، دیدن سیاهی، نجاست و خونابه در غذا و... به حرام بودن طعام پی می‌برد. گاهی مخالفان عرفا از این شیوه برای امتحان و آزمودن حقانیت آن‌ها استفاده می‌کردند و غالباً پس از تشخیص عارف، استغفار کرده و از مریدان عارف می‌شده‌اند. علاوه بر متون عرفانی گذشته، در شرح حال بسیاری از عرفای معاصر نیز به این کرامت اشاره شده‌است. کرامت تشخیص حلال از حرام در آثار مربوط به ابوسعید ابوالخیر بیشترین بسامد را دارد.

منابع و مأخذ

- ۱) قرآن کریم.
- ۲) آزادیان، شهرام (۱۳۸۵) «دو تقسیم‌بندی قدیم از کرامات صوفیه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۸۵، دوره ۵۷، شماره ۱۷۹، صص ۶۳-۷۲.
- ۳) ابوروح، جمال‌الدین (۱۳۸۶) *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هشتم، تهران: سخن.
- ۴) العبّادی، ابوالمظفر منصور بن اردشیر (۱۳۴۷) *التصفیة فی احوال المتصوفه (صوفی نامه)*، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵) امین‌پور، قیصر و شهبازی، ایرج «طرحی برای طبقه‌بندی قصه‌های مربوط به اخبار از غیب (در متون عرفانی منثور تا قرن هفتم)»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ۱۳۸۵، سال ۵۷، ش ۱۸۰.
- ۶) انصاری، زهرا (۱۳۹۱) «طبقه‌بندی موضوعی حکایات کرامات در نثر عرفانی»، مطالعات عرفانی، ش ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۱، صص ۵۳-۹۸.
- ۷) انصاری، عبدالله‌بن محمد (۱۳۶۲) *طبقات الصوفیه*، با تصحیح، حواشی و تعلیقات عبدالحی حبیبی قندهاری، به‌اهتمام حسین آهی، تهران: فروغی.
- ۸) تورتل، کریستین (۱۳۷۸) *شیخ ابوالحسن خرقانی*، ترجمه ع. روح‌بخشان، تهران: مرکز.
- ۹) جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۷۵) *نفحات الانس*، تصحیح محمود عابدی، چاپ سوم، تهران: مؤسسه اطلاعات.
- ۱۰) جوادی، محمدرضا (۱۳۷۸) *فیلسوف شرق (محمد تقی جعفری)*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۱) دستغیب، سیدعبدالحسین (۱۳۸۸) *داستان‌های شگفت*، چاپ سیزدهم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۲) سراج‌طوسی، ابونصر (۱۳۸۸) *اللمع فی التصوف*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ۱۳) شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵) *چشیدن طعم وقت (مقامات کهن و نویافته بوسعید)*، تهران: سخن.

- (۱۴) شهبازی، ایرج؛ ارجی، علی اصغر (۱۳۸۷) *سبع هشتم (قصه های کرامت در متون عرفانی تا قرن هفتم)*، قزوین: سایه گستر.
- (۱۵) صدیقی، اسماعیل (۱۳۸۹) *رازقیت خالق، جهالت مخلوق*، چاپ سوم، تهران: اسوه.
- (۱۶) عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۳) *تذکره الاولیاء*، تصحیح رینولد آلن نیکلسون، بازنگاری از ع. روح بخشان، تهران: اساطیر.
- (۱۷) غزنوی، سدیدالدین محمد (۱۳۴۰) *مقامات ژنده پیل (احمد جام)*، با مقدمه، توضیحات و فهارس به کوشش حشمت الله مؤید سندجی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- (۱۸) غلامحسین زاده، غلامحسین و موسوی، جلال (۱۳۸۹) «نقد و تحلیل کرامات خواجه عبیدالله احرار»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، س ۶، ش ۲۰، صص ۶۹-۱۰۲.
- (۱۹) قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۷۹) *رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیحات بدیع الزمان فروزانفر، چاپ ششم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- (۲۰) کاشانی، عزالدین محمود بن علی (۱۳۸۹) *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: زوار.
- (۲۱) مجاهدی، محمدعلی (۱۳۸۴) *در محضر لاهوتیان (زندگی نامه، شیوه سلوکی و کرامات حضرت آقای مجتهدی)*، چاپ دهم، تهران: لاهوت.
- (۲۲) مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ هـ ق) *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- (۲۳) محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۸) *کیمیای محبت (یادنامه مرحوم شیخ رجبعلی خیاط (نکوگویان))*، قم: دارالحدیث.
- (۲۴) مدنی، امیرحسین؛ کهدوی، محمدکاظم و ملک ثابت، مهدی «شیخ احمد جام و افسانه کرامات» ادب پژوهی، ش ۱۳، پاییز ۱۳۸۹، صص ۸۵-۱۰۸.
- (۲۵) مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳) *شرح التعرف لمذهب التصوف*، با مقدمه، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: اساطیر.
- (۲۶) منصور، خلیل (۱۳۷۹) *آیت عرفان (کرامات و سرگذشت آیت الله شیخ علی اکبر الهیان)*، قم: لاهیجی.
- (۲۷) میدی، رشیدالدین ابوالفضل (۱۳۴۴) *کشف الاسرار و عده الابرار*، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: ابن سینا.
- (۲۸) میهنی، محمد بن منور (۱۳۷۶) *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، تهران: آگاه.
- (۲۹) <http://www.farazro.blogfa.com>

The Mystics and the Virtue of Eating Halal Food

Maryam Haghi

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature Payam-e-Nour University, Khansar Branch, Iran

Zahra Salehi Sadati

Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature Payam-e-Nour University, Boroujen Branch, Iran

Abstract

The miracles of mystics and their related anecdotes constitute a large volume of mystical stories and is one of the key topics in Persian mystical texts. In a general classification, different types of miracles are divided into three main types: Notification of the unseen, aristocracy of insides, and possession of the universe, each of which includes several sub-types. One of the sub-types of the miracles of notification of the unseen is the recognition of the forbidden or suspicious nature of the morsel and the food through food and divine instruction. This dignity is based on the Sufi belief that if absolute blood covers the whole world, the believer will eat nothing except halal. In this dignity, the mystic without any signs and sometimes with signs such as moving a finger vein, not reaching for the forbidden, feeling full and not going down the forbidden morsel from the throat, calling to the heart, speaking of forbidden food, seeing blackness, Impurity and blood in food and ... is associated. Opponents of mystics sometimes used this method to test their legitimacy, and often, after being recognized as a mystic, they sought forgiveness and became mystics' followers. In this article, while collecting, classifying and analyzing such miracles in earlier mystical books, it has been tried to point out recent examples of this virtue

Key words:

mysticism and Sufism, virtue, Notification of the unseen, eating halal food, diagnosis of forbidden food.

*, Corresponding Author: maryamhaghi17@yahoo.com